

مفهوم‌شناسی «بیعت» در فرهنگ اسلامی

و نقش آن در اثبات امامت

محمود احمدنژاد / استادیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه اصفهان
نعمت داورپناه / دانشجوی کارشناسی ارشد

چکیده

«بیعت» یکی از مفاهیم شاخص در فرهنگ اسلامی است. نگاهی به بارزترین حوادث سیاسی - اجتماعی صدر اسلام با توجه به اندیشه و حجت‌های هر گروه، گویای نهادینه بودن باور وفاداری به بیعت در میان آنهاست. در میان عالمان شیعه تقریباً این اتفاق وجود دارد که مشروعیت حاکمیت معصومان علیهم‌السلام نتیجه نص است و نه بیعت. این مقاله ضمن مفهوم‌شناسی واژه «بیعت»، با اشاره به سیر تاریخی آن در صدر اسلام، مصادیق گوناگون و نقش آن در موضوع امامت در فرهنگ شیعی را بررسی می‌کند.
کلیدواژه‌ها: بیعت، حکومت، دموکراسی، امامت، عهد.

مقدمه

حکومت اسلامی در گذشته، با بیعت تحقق می‌یافت و از این نظر، وفاداری به بیعت منتج به وفاداری به حکومت می‌شد. هرکس ضرورت وجود حکومت را تشخیص دهد و نظم و نظام اجتماع را بدون وجود حکومت ناممکن بداند، وفاداری به حکومت را به حکم عقل، شرط نخست بقای آن خواهد شمرد. این وظیفه اختصاص به حکومت خاصی ندارد، زیرا حکومت، چه نهادی بشری باشد و چه منصبی الهی، بقا و تداومش وابسته به التزام شهروندان به انجام این وظیفه است، حتی اگر در رأس آن بهترین انسان‌ها مانند پیامبران یا امامان معصوم باشند؛ زیرا اساس و بنای خلقت بر این نیست که اگر مردم حکومتی را نپسندند و برای بقای آن تلاش نکنند با امدادهای غیبی الهی حمایت شود و تداوم یابد. بهترین شاهد بر این واقعیت، تجربه تاریخی ملت‌هاست؛ مانند آنکه امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام به سبب بیعت‌شکنی مردم از حق الهی خود کنار زده شدند و با آنان بی‌مهری شد. به همین سبب، بررسی روایات معصومان علیهم السلام و آگاهی از جایگاه بیعت در نگاه ایشان و عوامل بیعت‌شکنی مردم با امامان برای یافتن الگویی مناسب برای تحقق حکومت اسلامی ضروری به نظر می‌رسد.

در مقاله حاضر، پس از مفهوم‌شناسی بیعت به لحاظ لغوی و اصطلاحی همچنین تاریخی (پیش و پس از اسلام)، به موضوعاتی همچون مفاد و مفهوم «بیعت» در قرآن، مفهوم «نکث بیعت» و دیدگاه امام علی علیه السلام اشاره خواهد شد. علت تأکید بر امام علی علیه السلام از دو جهت است: نخست آنکه امام علی علیه السلام بیش از سایر ائمه در باب بیعت اظهار نظر کرده‌اند، و دوم آنکه در میان خلفای پس از رسول اکرم (ص) ایشان تنها کسی است که افزون بر انتصاب از ناحیه خداوند، به ولایت (حادثه غدیر خم و سایر ادله نصب) با بیعت اختیاری و گسترده مسلمانان به قدرت رسیده و در باب این بیعت و شرایط آن، اظهار نظر کرده‌اند.

معنای لغوی و اصطلاحی «بیعت»

«بیعت» و «بیع» دو مصدر فعل «باع» هستند. از این رو معنای «بیعت» با «بیع» تناسب زیادی دارد. «بیع» و «بایع»، هم درباره خریدار و هم فروشنده به کار می‌روند؛ یعنی «بیع» نوعی معاوضه و مبادله است. در نتیجه، در بیعت هم نوعی مبادله صورت می‌گیرد. اعراب در هنگام خرید و فروش و برای قطعی شدن معامله، دست راست خود را بر روی یکدیگر می‌گذاشتند و آن را «صفقه» یا «بیعت» می‌گفتند. برخی لغت‌شناسان بیعت را قراردادی طرفینی شمرده‌اند و همانگونه که در بیع، کالا در برابر کالا یا پول قرار می‌گیرد، در بیعت نیز بیعت‌کننده برای اطاعت در برابر التزام حاکم به اجرای قوانین و تأمین مصالح اعلام آمادگی می‌کند. در *لسان العرب* آمده: بیعت عبارت است از: قرارداد بستن و معاهده. گویا هر یک از آنان آنچه را در اختیار دارد به رفیقش می‌فروشد و جان و اطاعت و اختیار دخالت در کار خویش را در اختیار دیگری می‌گذارد (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۸، ص ۲۶) ابن اثیر نیز معتقد است: «بیعت» در اسلام، به معنای معاهده و معاهده بر اسلام است، به این صورت که هر یک از آنها آنچه را نزد دیگری است خریداری می‌کند و تمام وجود و اطاعت از او و دخالت در کار خود را به او واگذار می‌کند. (ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۴)

خلیل بن احمد فراهیدی می‌گوید: «البیعه، الصفقه علی ایجاب البیع و علی المبیعه و الطاعه»؛ بیعت دست به دست هم دادن بر ایجاب بیع و معامله است. هم‌چنین به معنای دست به دست دادن برای اطاعت نیز به کار می‌رود. ابن خلدون هم مراد از دست در دست گذاشتن در بیعت را تشبیه به فعل بایع و مشتری و وجه تسمیه به بیعت را همین دانسته است. (ابن خلدون، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۱)

راغب اصفهانی آورده است: «بایع السلطان» با سلطان بیعت کرد، یعنی اینکه فرد بازای خدماتی که سلطان انجام می‌دهد پی‌روی و اطاعت از وی را پذیرفته و تضمین کرده است که بدان «مبیعه» و «بیعت» می‌گویند. (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴، ص ۶۷)

«بیعت» در معنای اصطلاحی آن، مصداقی از معنای لغوی این واژه است؛ یعنی اعلام آمادگی برای اطاعت از حاکم و پذیرش مسئولیت اداره جامعه از سوی وی. در

بیعت، مردم آمادگی خود را برای تبعیت از حاکم ابراز می‌کنند تا او بتواند در شئون آنان تصرف کند و به اصلاح امور اجتماع بپردازد. بیعت‌کنندگان با تمام وجود، امور حکومتی خود را در اختیار حاکم می‌گذارند تا بر اساس مصالح ایشان و در جهت تأمین سعادت شهروندان، تلاش کند. همان‌گونه که بیعت‌کنندگان بدین وسیله، آمادگی خود را برای همراهی و اطاعت از حاکم نشان می‌دهند، حاکم نیز با پذیرش بیعت، آمادگی خود را برای اصلاح امور مردم و اداره جامعه اعلام می‌دارد. (ر.ک: ابن خلدون، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۶۱)

مفهوم «بیعت» در عصر جاهلی

اساس زندگی جامعه عرب پیشین از اسلام بر سازمان عشیره‌ای و قبیله‌ای استوار بود و در واقع، قبیله یک واحد کوچک سیاسی در آن زمان به شمار می‌آمد. در همین محدوده مفاهیمی رایج بود که بر اساس آنها، حیات سیاسی عرب جاهلی شکل می‌گرفت. یکی از آن مفاهیم «بیعت» بود. رئیس قبیله به عنوان برگزیده نسبی قبیله همراه با صفاتی خاص به عنوان سید قوم انتخاب می‌شد و مردم اطاعت از وی را بر خود لازم می‌دانستند. برای افراد تحت سلطه قبیله این اطاعت امری اساسی برای حفظ هویت قبیله به شمار می‌آمد. فقط اطاعت بی‌چون و چرا بود که می‌توانست اتحاد قبیله را حفظ کند. اظهار این اطاعت به وسیله بیعت افراد با رئیس قبیله صورت می‌گرفت. این بیعت به صورت گذاشتن دست راست افراد بر دست راست رئیس قبیله بود. با این عمل، افراد قبیله به رئیس خود اطمینان می‌دادند که پی‌روی از او و پذیرش او به عنوان حاکم از نظر آنها تمام شده است و در واقع، بر اطاعت کامل از او متعهد می‌شدند. حاکم قبیله نیز در مقام ریاست، مدافع افراد به شمار می‌آمد و از منافع آنها دفاع می‌کرد. پس از اتمام بیعت، هیچ عربی حاضر به نقض عهد نبود. در نظر آنها، نقض عهد تخلفی سنگین به شمار می‌آمد. (جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۱۸)

پیشینه بیعت در اسلام

آغاز نظم نوین سیاسی اسلام با بیعت همراه بوده است. پس از ایمان آوردن حضرت علی علیه السلام و حضرت خدیجه علیها السلام و بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله، که «بیعت اسلام» نام گرفت، نخستین بار در جریان انذار عشیره اقربین، سخن از بیعت به میان آمد؛ چنان که در برخی نقل‌ها به کلمه «بیعت» تصریح شده است و در برخی نقل‌ها زدن دست بر دست حکایت از همان بیعت دارد. دنبال کردن این موضوع پس از دوران جاهلی توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که مفهوم «بیعت» یکی از اساسی‌ترین مفاهیم سیاسی بوده است؛ مفهومی که افراد جامعه را به رهبر آن متصل می‌کرد و حدود و قیود تعهدات آن‌ها را نسبت به یکدیگر معین می‌ساخت. بیعت به طور جدی و عمومی، در عقبه اول و دوم مطرح گردید و پس از آن نیز از سنت بیعت، برای هر تازه مسلمان استفاده می‌شد.

در سال ۱۲ بعثت، قریب دوازده تن از اهالی مدینه در موسم حج در عقبه منا با پیامبر بیعت کردند و درست یک سال بعد نیز جمعی دیگر، که تعدادشان به ۷۵ تن می‌رسید، در مراسم حج، در همان محل با پیامبر بیعت کردند. مفاد بیعت عقبه اول این بود که به خدا شرک نورزند، دزدی نکنند، مرتکب فحشا نشوند. این بیعت جنبه دینی داشت و آنچه را بر اساس آن بیعت صورت گرفت تنها پذیرش اصل دین بود، بدون مطرح شدن نوعی مبارزه، دفاع و یا تشکل خاص سیاسی پیش از بیعت عقبه اول، اصل بیعت در حدیث «انذار» و آیه (انذر عشیرتک الاقربین) (شعراء: ۲۴) مطرح شده بود که آن هم فقط جنبه دینی داشت و محتوای آن بیعت تقریباً مضمون آیه ۱۲ سوره ممتحنه بود.

در سال سیزده بعثت، که بیعت عقبه دوم مطرح شد، نکته تازه این بیعت دفاع از جان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از هجرت به یثرب بود. در واقع، نوعی تشکل نظامی برای حفاظت از رهبر جامعه صورت گرفت، و این در گذشته نیز سابقه داشت که افراد قبیله در وقت جنگ با قائد خود بیعت می‌کردند. تعبیر دیگری که در بیعت عقبه دوم مطرح شد آن بود که: «ما بیعت کردیم «علی السمع و الطاعة فی العسر و الیسر و المکره و المنشط و ان لاننازع

الامر اهله.» قسمت اخیر جمله یعنی «عدم منازعه با صاحبان امر» تأکیدی بر پذیرش حکومت رسول خدا ﷺ در هر شرایطی بود. بدین روی، مفهوم اطاعت و عدم نزاع با صاحبان امر که از پایه‌های اساسی حاکمیت است، در این بیعت مطرح و بر آن توافق شد. (مقایسه کنید با تعبیر «اولی الامر» در قرآن) به تعبیر سیوطی، در عقبه دوم، مردم برای حکومت و امارت رسول خدا ﷺ با ایشان بیعت کردند. (جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۳۳)

بیعت‌هایی که از آغاز رسالت پیامبر ﷺ انجام شد. عبارت است از: بیعت اسلام، بیعت عشیره، بیعت عقبه اولی، بیعت عقبه ثانی، بیعت رضا، بیعت رضوان (که در بررسی آیات قرآن به آن می‌پردازیم)، بیعت پیروزی، بیعت جن، و آخرین بیعت در سیره پیامبر اسلام ﷺ بیعت در روز ۱۸ ذی حجه سال دهم هجری در غدیر بود. در این روز، مردم به امر پیامبر خدا ﷺ با حضرت علی (ع) به عنوان مولای خود بیعت کردند. (ری شهری، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۴۵)

بیعت در عصر جاهلی و پس از آن

شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان بیعت در این دو دوره وجود دارد. شباهت، بیشتر در شکل اجرا و برخی شرایط و خصوصیات و متولیان امر بیعت است. اما تفاوت مهم بیعت تفاوت کارکردی آن در دو عصر است که ریشه در نظام سیاسی و نوع حاکمیت موجود در آن دو زمان دارد. دو نوع کارکردی که برای بیعت تعریف شده عبارت است از:

۱. تأکیدی: به معنای پذیرش ریاست و حکومت و اعلام تعهد و وفاداری نسبت به شخص یا اشخاص؛

۲. انشایی: به معنای اعطای حاکمیت و ریاست (انتخاب حاکم).

در زمان جاهلی، ریاست در بین قبایل غالباً از طریق وراثت جابه‌جا می‌شد؛ یعنی رئیس قبیله با بیعت انتخاب نمی‌شد، بلکه پس از انتخاب او، مردم بر سر موضوعاتی با او بیعت می‌کردند؛ مثلاً، بیعت می‌کردند که فرامین او را بی‌چون و چرا انجام دهند و او نیز متعهد

می‌شد که از منافع مردم حمایت کند. بنابراین، بیعت در عصر جاهلی، جنبه انشایی نداشت؛ یعنی برای اعطای حکومت نبود بلکه صرفاً تأکیدی برای تعهد و ابراز وفاداری بود. اما پس از اسلام، شکل دیگری پیدا کرد. پس از پیامبر نخستین بار از بیعت به عنوان اثبات خلافت استفاده شد. (مطهری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۹) البته تنها برای ابوبکر و حضرت علی علیهما السلام به عنوان اثبات خلافت یاد شده است، البته با این تفاوت که درباره حضرت علی علیه السلام اجباری مطرح نبود و برای عمر، عثمان و سپس بنی‌امیه، بیعت پس از اثبات خلافت مطرح می‌شد و تنها به معنای اظهار وفاداری بود. (جعفریان، ۱۳۷۷، ص ۹۰)

بیعت در قرآن

در قرآن، به مفهوم «بیعت» در شش جا اشاره شده و در ۴ آیه بدان تصریح گردیده است. البته در قرآن از تعبیری همچون «عهد»، «عقد» و «میثاق»، که به معنای «مطلق پیمان» هستند، نیز در خصوص بیعت استفاده شده یا به آن تفسیر و یا بر یکی از بیعت‌های دوره پیامبر تطبیق داده شده است؛ مانند آیه ۹۵ سوره نحل و آیات ۷ و ۱۴ سوره مائده. همچنین در برخی آیات، بدون وجود واژه خاصی که ناظر به بیعت باشد، از طریق شأن نزول یا برخی احادیث به موضوع بیعت ارتباط داده شده است؛ مانند آیه ۶۷ سوره مائده. (ری‌شهری، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۵۰) آیاتی از قرآن که واژه «بیعت» در آنها تصریح گردیده عبارت است از:

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» (فتح: ۱۸)

این آیه بیانگر «بیعت رضوان» است که اشاره به بیعت مؤمنان بر پای‌بندی به مقاومت در برابر مشرکان دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذی‌قعدة سال ششم هجرت، همراه ۱۴۰۰ تن به قصد عمره از مدینه خارج شدند. نزدیک مکه مشرکان تصمیم گرفتند از ورود ایشان و یارانشان به مکه جلوگیری کنند. پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانشان در سرزمین حدیبیه، توقف کردند و

سفیرانی به قصد حل مشکل میان پیامبر ﷺ و قریش رفت و آمد کردند. یکی از سفیران پیامبر ﷺ در مکه دستگیر شد. پیامبر ﷺ فرمودند: «اگر این خبر صحیح باشد، دلیل بر اعلان جنگ قریش است. از اینجا حرکت نمی‌کنیم تا با این قوم بجنگیم»، و برای تأکید بر این امر مهم، از مردم خواستند با ایشان تجدید بیعت کنند. مردم زیر درختی در آنجا با حضرت بیعت کردند، و چون خداوند در آیه شریفه، خشنودی خود را از این بیعت بیان نمود، این بیعت به «بیعت رضوان» معروف شد.

در تفسیر قمی، ذیل این آیه آمده است: این آیه اشاره به «بیعت رضوان» دارد که رسول خدا ﷺ با مسلمانان شرط کردند پس از این بیعت، هرگز کارهای رسول خدا ﷺ را انکار نکنند و در هیچیک از اوامر حضرت با ایشان مخالفت نورزند. خداوند پس از نزول آیه «بیعت رضوان»، این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَّا أَجْرًا عَظِيمًا» (فتح: ۱۰) (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۱۵)

خداوند به شرطی از ایشان راضی شد که پس از بیعت، به عهد و میثاق خداوند وفادار بمانند و آن را نقض نکنند. مردم آیه شرط را بر آیه «بیعت رضوان» مقدم کردند، در حالی که آیه شرط بعداً نازل شد. (قمی، بی تا، ج ۲، ص ۳۱۵) با توجه به روایات و تفاسیری که در ذیل این آیه آمده است، مشخص می‌گردد که این بیعت برای ولایت رسول خدا ﷺ بر امور مسلمانان نبوده، بلکه موضوع بیعت مبتنی بر مقاومت و فرار نکردن از جنگ با مشرکان است. پس آیه اشاره‌ای به فعلیت ولایت با بیعت یا مشروط بودن وجوب اطاعت مردم از ولی امر به بیعت ندارد. همچنین در آیه دلالتی بر اینکه اگر رسول خدا ﷺ با مردم بیعت نمی‌کردند تبعیت از اوامر ایشان در جنگ بر مردم واجب نمی‌شد، وجود ندارد.

این آیه بیعت با رسول خدا ﷺ را بسیار بزرگ و برابر با بیعت با خداوند دانسته است. همچنین دلالت بر این دارد که همه منافع بیعت با رسول خدا ﷺ متوجه مؤمنان بیعت کننده است و به همین سبب، خسارات ناشی از نقض آن هم متوجه خود

آنها است، و نیز اشاره دارد که هرکس به پیمان خود با خدا وفادار بماند خداوند به زودی به او پاداش بزرگی خواهد داد. ولی هیچ دلالتی بر مشروط و مقید کردن ولایت رسول خدا ﷺ به بیعت مسلمانان با ایشان و مشروط کردن وجوب اطاعت از رسول به این بیعت ندارد و جمله (فمن نکث فانما ینکث علی نفسه) بیانگر این است که شکستن بیعت مستلزم خسران برای ناقض عهد است که معنایش وجوب عمل به بیعت و حرمت نقض آن است.

- (یا ایها النبی اذا جاءک المومنات بیایعنک علی ان لایشرکن و...) (ممتحنه: ۱۲)

این آیه دلالت دارد بر اینکه رسول خدا ﷺ موظف به قبول بیعت زنان بیعت کننده در زمانی است که برای بیعت می‌آیند. اما اینکه گرفتن بیعت از آنها به خودی خود، واجب است یا اگر از ایشان بیعت گرفته نشود ولایت رسول خدا ﷺ بر مسلمین فعلیت ندارد و یا وجوب اطاعت زنان و سایر مسلمانان مشروط به بیعت است یا نه، از آیه برداشت نمی‌شود.

- «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ ... فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۱۱)

بعضی معتقدند: مراد از «مبايعه» در این آیه بیعت است. راغب اصفهانی گفته است: به بیعت رضوان اشاره دارد، ولی معنایی متعین نیست، بلکه ظاهر عبارت بايعتم به، اشاره به معامله و بیع و شرایی است که در آیه آمده. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز همین معنار را بیان کرده است.

حاصل بحث اینکه فقط سه آیه از قرآن درباره موضوع بیعت است و هیچ کدام به تنهایی یا با کمک روایات وارد شده در ذیل آنها، بر تقیید ادلّه ولایت فعلی معصومان ﷺ و تقیید اطلاق ادلّه وجوب اطاعت از ایشان دلالت ندارد. از آیه دوم و اخبار وارد شده چنین استفاده می‌شود که وفای به بیعت صحیح واجب بوده و شکستن چنین بیعتی حرام است. (ر.ک: مؤمن، ۱۳۸۶، ص ۱۶-۴۳)

مفاد بیعت و تحلیل آن

یکی از مسائل مهم در بیعت با رهبران سیاسی، تناسب مفاد بیعت با مقتضیات زمان و نیازهای مادی و معنوی جوامع گوناگون است. بررسی شروطی که پیامبر ﷺ در مقاطع مختلف رهبری خود با پیروان خویش مطرح می‌کردند به روشنی نشان می‌دهد که آن بزرگوار با اتکا به وحی و روشن‌بینی الهی خود، به مقتضای زمان بیعت و قلت و کثرت هواداران و خصوصیات افراد، مفاد متفاوتی برای بیعت پیشنهاد می‌کردند. (محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۰، ج ۱۶، ص ۳۵۹) برای مثال، برخی از بیعت‌ها برای ترک محرّمات الهی و بعضی برای فرار نکردن از میدان جنگ و جهاد و بعضی هم برای حکومت اسلامی بود؛ یعنی جایی که تعداد افراد و قوت ایمان آن‌ها زمینه‌ساز تشکیل حکومت بود پیامبر تشکیل حکومت را جزء مفاد بیعت قرار می‌دادند. واژه «بیعت» بیش از یک واژه حقوقی، واژه‌ای سیاسی است و در واقع، دارای ابعاد اعتقادی، اخلاقی، تربیتی، اجتماعی، اقتصادی و حتی نظامی است و در جاهایی نیز از خمیرمایه عبادی برخوردار گردیده و حالتی تعهدی یافته است. وقتی کسی با خدا و پیامبر ﷺ و یا امام معصوم علیه السلام بیعت می‌کند در واقع، رهبری و فرمان‌دهی و صاحب اختیار بودن او را تا سرحد جان و مال و تمامی دارایی خود، می‌پذیرد و پیمان می‌بندد که تمام دستورها و فرامین او را در چارچوب شرع و حکم آن بپذیرد و هر چه را به او امر کردند بشنود، بفهمد و عمل کند و در قبال آن تسلیم محض باشد. در واقع، بیعت جامع و فراتر از همه واژه‌های «تبعیت»، «تعهد»، «پیمان»، «اطاعت» و مانند آن است. مفهومی که در اسلام از واژه «بیعت» استنباط می‌گردد، از جنبه عرفانی مفهومی بسیار والاست. در حقیقت، بیعت تجرّد کامل انسان با ایمان از مال و جان خویش برای خداوند است.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (توبه: ۱۱۱) حتی در جایی که از بیعت با رسول خدا سخن به میان آمده، آن نیز بیعت با خداوند معرفی شده است: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...» (فتح: ۱۰)

این تجرّد کامل از مال و جان همان داد و ستدی است که آیه قرآن به آن اشاره کرده و روشن است که وقتی انسان متاعی را در برابر پولی می‌فروشد، یکباره از متاع دست می‌کشد، و دیگر نمی‌تواند در آن تصرف کند. مسئله فروش مال و جان به خداوند در برابر بهشت نیز چنین است؛ کسی که مال و جان خود را به خدا فروخته، حق ندارد دچار تردید شود یا از معامله برگردد و اصولاً شأن او نیست که چیزی را که به خدا فروخته است آرزو کند. بنابراین، بیعت با خداوند عبارت از این است که انسان از مال و جان خود به خاطر خدا دست بردارد و تمام کارهای خود را به خدا واگذارد و این همان حقیقت تعهد کامل درباره اطاعت و فرمان‌برداری است که کلمه «بیعت» شامل آن می‌شود. (آصفی، بی‌تا، ص ۵۹)

مفهوم «نکث بیعت»

وقتی انعقاد بیعت از سنخ عهد و پیمان باشد طبعاً موجب اثبات حق برای بیعت‌شونده می‌گردد. آیت‌الله معرفت در این باره می‌گوید: بیعت از نظر عرف و شرع، تعهدی است واجب‌الوفا که شرافت و کرامت انسانی التزام به آن را ایجاب می‌کند. این یک تعهد شرعی است که لزوم آن در عرف، مسلم بوده و شرع آن را امضا و تنفیذ نموده، و نقض عهد از دیدگاه عقل و شرع، گناه به شمار می‌رود و قرآن بر این امر به شکل‌های گوناگون تأکید کرده است:

اولاً، از آن با عنوان «بیعت» - که از عقود لازم است - یاد کرده است: «فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» (توبه: ۱۱۱)

ثانیاً، این‌گونه بیعت را بیعت با خدا دانسته که پیمانی است ناگسستنی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (فتح: ۱۰) و وفای به این عهد را - که عمل به شریعت است - تجارتی دانسته که هرگز کساد ندارد: «إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ تَبُورَ» (فاطر: ۲۹)

ثالثاً، وفای به این عهد را از لوازم ایمان گرفته است: «وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ» (فتح: ۱۰)؛ «وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا» (بقره: ۱۷۷)

رابعاً، «نکث بیعت» (نقض پیمان) را گناه شمرده است: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» (فتح: ۱۰) و از هرگونه عهدشکنی با عنوان «نکث» یاد کرده که مستوجب کفر و جواز قتال است: «وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ * أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ...» (توبه: ۱۲ و ۱۳) (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۹۱)

در بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به وفای به عهد و نقض بیعت اشاراتی شده است؛ از جمله، در خطبه ۳۴ نهج البلاغه آمده است: «وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ ادْعَوْكُمْ وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمَرَكُمْ». ایشان یکی از حقوق خود بر مردم را وفای به بیعت بیان می‌کنند. همچنین در بیان دیگری، نقض بیعت توسط طلحه و زبیر را نکوهش کردند. در نامه ۵۴ نهج البلاغه آمده است: «شما می‌دانید، اگر چه کتمان می‌کنید که من به دنبال مردم نرفتم، آن‌ها به سراغ من آمدند... شما دو تن از کسانی بودید که مرا خواستید و با من بیعت کردید و عموم مردم با من به زور و یا به انگیزه متاع دنیا بیعت نکردند. حال شما دو تن اگر از روی میل با من بیعت کرده‌اید باید برگردید و فوراً در پیشگاه خداوند توبه کنید، و اگر از روی اکراه و نارضایی بوده - یعنی در قلب خود راضی نبوده‌اید - شما با دست خود این راه را برای من گشوده و بیعت مرا به گردن خود ثابت کرده‌اید.»

روایات فراوانی بیعت را همچون طوقی دانسته‌اند که گردن بیعت‌کننده را فرا گرفته و انسان را گردن‌گیر آن می‌داند و نکث بیع یا نقض عهد و شکستن پیمان را از گناهان بزرگ می‌شمارند.

ثقة الاسلام کلینی از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که فرمودند: «من فارق جماعة المسلمين و نکث صفة الامام، الى الله - عز و جل - اجزم» (کلینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۰۵) شیخ المحدثین، صدوق، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثلاث موبقات: نکث الصفة، و ترک السنة، و فراق الجماعة» (صدوق، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸۵)

روایات در زمینه ضرورت بیعت و حرمت نقض عهد با امام وقت، از حد تواتر افزون است. از این رو، بیعت که پیمان وفاداری نسبت به مقام ولیّ امر است، یک واجب تکلیفی بوده، و شکستن آن از گناهان کبیره محسوب می‌شود و کتاب، سنت، عقل و سیره عقلا ضرورت آن را ایجاب می‌کند. (معرفت، ۱۳۷۷، ص ۹۱)

البته همه نکات مزبور در صورت باقی ماندن حاکم بر شرایط ولایت و نیز عهدی است که با مردم بسته و در صورت خارج شدن از این طریق، به ویژه در دیدگاه دانشمندان امامیه، از قدرت منعزل شده و خلع او جایز و بلکه واجب شمرده شده است. (رک: منتظری، ج ۱، ص ۵۹۳-۶۲۰ / طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۸۹)

شرایط بیعت از منظر روایات

بیعت در دو سوی خود، بیعت‌کننده و بیعت‌شونده، دارای شرایطی است که در روایات به آن اشاره شده است:

۱. قدرت و توانایی انجام مفاد بیعت: بیعت‌پذیر و بیعت‌کننده هر دو باید توانایی اجرای مفاد بیعت را داشته باشند. عبدالله بن عمر می‌گوید: ما با پیامبر خدا بیعت می‌کردیم که به سخنان او گوش دهیم و اطاعت کنیم. سپس پیامبر می‌فرمودند: در حد توانایی. (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، احکام بیعت)

۲. بلوغ: امام حسین علیه السلام فرمودند: «پیامبر با هیچ نابالغی بیعت نکردند، جز من و حسن علیه السلام». (بخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۵، احکام بیعت)

۳. اطاعت در غیر معصیت خدا: از انس نقل شده است که پیامبر فرمودند: «کسی که خدا را اطاعت نمی‌کند نباید اطاعت کرد.» (متقی هندی، بی تا، ج ۶، ص ۶۷) امام حسین علیه السلام در پاسخ به عبدالله بن زبیر درباره بیعت با یزید فرمودند: «چگونه با یزید بیعت کنم، در حالیکه او گناه پیشه است؟» (اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۵، ص ۱۲) همچنین در جایی دیگر فرمودند: «آدمی چون من با چون او بیعت نمی‌کند.» (مجلسی، ۱۴۰۳، ص ۳۲۵)

۴. **اختیاری و آزادانه بودن:** آزادانه بودن بیعت از شرایط عمومی بیعت بوده و از خلال سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایر ائمه (طبق گزارش‌های تاریخی) قابل استفاده است. برای نمونه، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «برپاکنندگان جمل کسانی را به نبرد با من خواندند که همه آن‌ها در برابر من، به اطاعت گردن نهاده بودند و بدون اکراه و با رضایت کامل، با من بیعت کرده بودند.» (سیدرضی، خ ۱۷۲)

امام در جواب پیشنهاد عمّار مبنی بر اینکه حال که مردم داوطلبانه و بدون اکراه با تو بیعت کرده‌اند، خوب است از اسامه بن زید و عبدالله بن عمر و دیگران دعوت کنیم که همانند سایر مردم عمل کنند، فرمودند: «ما نیازی به بیعت کسی نداریم که تمایلی به ما ندارد.» (اعثم کوفی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۴۴۱) همچنین در نقل قولی از محمد حنفیه آمده است: پس از قتل عثمان، وقتی پدرم به دنبال اصرار فراوان مردم، بیعت را پذیرفتند فرمودند: «بیعت با من باید آشکارا و فقط با میل و رضایت افراد باشد.» (طبری، ۱۹۶۸، ج ۴، ص ۴۲۷) از این قبیل روایات که گویای اختیاری بودن بیعت در نظام سیاسی اسلام است، بسیار ذکر شده است.

ماهیت بیعت و نقش آن در مشروعیت حاکم اسلامی

مفهوم و ماهیت «بیعت» را می‌توان در دو حالت تصور کرد: (عمید زنجانی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۲۰۷)

۱. بیعت علت حقانیت و انشاکننده آن باشد؛ یعنی بوسیله بیعت، خلافت و امامت برای کسی ثابت شود و این عامل برای او صلاحیت حکومت و مشروعیت حکمرانی ایجاد کند. در این حالت، مشروعیت با مقبولیت و بیعت مردمی برابر می‌شود. این حالت دیدگاهی است که بر دموکراسی‌های امروز مطابق است؛ یعنی مشروعیت با مقبولیت مساوی است.
۲. بیعت نشانه حقانیت باشد؛ یعنی بیعت امت برای امام حقانیت ایجاد نمی‌کند، بلکه وسیله‌ای است که امت با آن فردی را که از سوی خدا منصوب شده و دارای شرایط لازم

است شناسایی کرده، به وی قدرت مردمی می‌دهند. در این حالت، بیعت حقانیت ایجاد نمی‌کند. بلکه امت باید فرد صلاحیت‌دار را شناسایی کند و با بیعت، ولایت او را عینیت بخشد. بنابراین تفسیر، اگر مردم در بیعت و شناخت امام اشتباه کرده باشند منتخب آن‌ها خلیفه و امام واقعی نیست و بیعت مردم و صرف منتخب بودن برای او صلاحیت ایجاد نخواهد کرد. بیعت در نظام سیاسی امامت، از نوع دوم یعنی نشانه حقانیت است (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۹، ص ۱۳۰)

در این زمینه، به طور عام، اعم از معصوم و غیر معصوم، دیدگاه‌های متفاوتی از جانب عالمان، به ویژه معاصران، ارائه شده است:

نخست دیدگاه برخی از عالمان شیعه و سنی که حتی درباره پیامبر و ائمه معصوم علیهم‌السلام به تفکیک ولایت الهی و حق حاکمیت قایل شده و در نتیجه، بیعت و انتخاب عمومی را عامل ایجاد مشروعیت می‌دانند. (ر.ک: مزینانی، ۱۳۸۵، ص ۵۷-۶۵ / سروش محلاتی، ۱۳۷۸، ص ۴۰۵-۴۲۰ / قاضی‌زاده، ۱۳۷۸، ص ۹۱-۱۱۵)

دوم، نظر برخی دیگر از عالمان معاصر که بیعت را در طول حق الهی حاکمیت دانسته‌اند؛ به این معنا که در صورت نبود نص، امامت با بیعت منعقد می‌شود؛ ولی در صورت وجود نص، جایی برای انتخاب و بیعت نیست، مگر از باب تأکید بر نص. (ر.ک: منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۱ و ۵۲۶)

سوم، دیدگاه اساسی و فراگیر در میان متکلمان و فقیهان شیعه و سنی، که به حق حاکمیت غیر مشروط معصومان علیهم‌السلام از جانب پروردگار قایل‌اند. (طوسی، ۱۴۰۶، ص ۳۳۴ / میرسید شریف، بی‌تا، ج ۸، ص ۳۵۱ / فخر رازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۶۹) فخر رازی در این‌باره، ادعای اجماع کرده، می‌گوید: امت اجماع کرده‌اند که نص از جانب پروردگار و پیامبرش نسبت به امامت شخصی، سبب مستقلی برای امام شدن اوست. (فخر رازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۶۹)

برخی از دلایلی که این دانشمندان بر دیدگاه خود ارائه کرده‌اند به این شرح است:

۱. اطلاق ادله ولایت: آیات متعددی در قرآن کریم وجود دارد که در سطحی وسیع، بحث حاکمیت الله در مقابل حاکمیت طاغوت را مطرح کرده و علاوه بر این، درباره

مصادیق انبیا نیز مأموریت و حق حاکمیت الهی ایشان را مطرح کرده است. از جمله این آیات، می‌توان به آیات ذیل اشاره کرد: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا» (احزاب: ۳۶)؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد و شرعاً جایز نباشد و عقلاً روا نبود آن‌گاه که خدا و رسولش فرمانی را (درباره آن‌ها) صادر کنند برای آن‌ها اختیاری در کارشان باشد. و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند مسلماً به گمراهی آشکاری در افتاده است. «الَّتِي أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب: ۶)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ» (نساء: ۱۰۵)؛ و همانا ما این کتاب را بر تو به حق (هدفی والا و عقلانی) فرو فرستادیم تا در میان مردم به آنچه خدا به تو نمایانده است داوری کنی. (و نیز آیات: ص: ۲۶؛ هود: ۱۱۳؛ نساء: ۵۹ و ۶۳؛ یونس: ۳۵. برای ملاحظه آیات بیشتر و تفصیل استدلال به آن‌ها، رک: معرفت، ۱۳۷۷، ص ۱۱۹-۱۲۲ / اراکی، بی‌تا، ص ۴۷-۵۷)

همان‌گونه که روشن است، تمامی آیات مزبور مطلقاً و هیچ قیدی ندارند و طبق این آیات، هیچ تردیدی نیست که مقتضای ادله ثبوت این ولایت برای معصومان عليهم السلام، آن است که ولایت از طرف خداوند برای ایشان قرار داده شده و بالفعل اعتبار گردیده است. اطلاق ادله اعتبار حق ولایت برای ایشان اقتضاء دارد که ثبوت ولایت، منوط و وابسته به چیز دیگری نباشد. پس یقیناً بیعت همه مسلمانان یا گروهی از آنان با نبی یا امام در ثبوت آن شرط نشده است. بدون شک، لازمه این ولایت، آن است که تصمیم‌گیری مناسب برای اداره امور مسلمانان به ولی امر تفویض شده باشد و معنایی برای ولایت امر جز اداره امور امت متصور نیست، و حق و تکلیف اوست که در هر زمینه‌ای تصمیم مناسب بگیرد و بر هر چه روا و ناروا می‌داند امر و نهی کند. (مؤمن، بی‌تا، ص ۲۲۰-۳۰۰ / همو، ۱۳۸۶، ص ۵۱-۶۰)

علاوه بر این، تاریخ بیعت‌ها در صدر اسلام و انعکاس آن در قرآن کریم (فتح: ۱۸ و ۱۰ / ممتحنه: ۱۲) نیز به خوبی گویاست که بیعت با پیامبر صلى الله عليه وآله به منزله انتخاب ایشان نبوده،

بلکه نوعی اعلام آمادگی برای حمایت از اهداف متعالی نهضت رسول خدا ﷺ و اطاعت از فرامین الهی ایشان است. انجام «بیعت رضوان» پس از صلح حدیبیه و در سال ششم هجرت نیز به خوبی دلالت می‌کند که این بیعت پس از استقرار کامل حکومت پیامبر ﷺ اخذ شده است. پس نمی‌تواند بر اصل حکومت گرفته شده باشد. (رک: سروش محلاتی، ۱۳۷۸، ص ۴۰۵-۴۲۲)

۲. ادله وجوب اطاعت از ولی: از لوازم ولایت امر و از لوازم این لازم، وجوب اطاعت ولی امر و اداره امور امت بر اساس اراده و تشخیص اوست. بنابراین، اطاعت از معصومان علیهم‌السلام بدون هیچ قید و شرطی، حتی شرط بیعت، بر همه امت واجب است که مهم‌ترین دلیل آن، آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الَّذِينَ فِيكُمْ» است. (برای نمونه، رک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۰، ص ۱۱۳ / ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۱۳۹) بنابراین، مقتضای ادله وجوب اطاعت، مانند اطلاق ادله ثبوت ولایت، آن است که بیعت هیچ‌گونه شرطیتی، نه در ثبوت اصل منصب ولایت و نه در وجوب اطاعت مردم از ائمه اطهار علیهم‌السلام ندارد. بلکه پیامبر و ائمه، اولیای امور امت اسلامی بوده و اطاعت از آنان بر امت واجب است، هر چند هیچ بیعتی در میان نباشد.

از ادله این ادعا، روایات متعددی است که از کتاب‌های *علل الشرایع* و *نهج البلاغه* نقل شده و در همه آنها آمده است: راز سکوت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برابر خلفای سه‌گانه، کمی یاران و یا ضعف ایمان مسلمانان و یا تبعیت نکردن از رسول خدا ﷺ بود. از جمله روایات این گروه، خطبه معروف «شقشقیه» است. (مؤمن، بی‌تا، ص ۲۲۰-۳۰۰)

بنابراین، عدم بیعت مردم با امام علیه‌السلام حق را از ایشان سلب نکرد تا تصور شود دیگر مجالی برای گرفتن حق الهی باقی نمانده بود، بلکه این حق، حق الهی و ثابت برای حضرت بود که بنا به عللی برای گرفتن آن قیام نکردند. پس بیعت، نه شرط حدوث اصل ولایت و نه شرطی در وجوب اطاعت مردم از ایشان است. البته اثر دیگری برای بیعت متصور است و آن اینکه لازمه بیعت و معنای آن، آمادگی بیعت‌کنندگان و حضور آنها برای امتثال اوامر

ولیّ امر است و به سبب حضور افراد، برای ولیّ امر امکانی فراهم می‌شود تا به اعمال تصمیمات و اقامه آنچه به مصلحت امت و اداره حکومت اسلامی است، بپردازد.

سخن حضرت امیر علیه السلام در ذیل خطبه «شقشقیه» به همین نتیجه اشاره دارد. ایشان می‌فرمایند: «سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید، اگر حضور فراوان بیعت‌کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی‌کردند و اگر خداوند از علما پیمان نگرفته بود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند، مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته، رهایش می‌ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می‌کردم. آن‌گاه می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله‌ای بی‌ارزش‌تر است.» (سیدرضی، خ ۳) این قسمت از کلام امام علیه السلام در بردارنده دو نکته مهم است:

اول. حضور افرادی که به سبب یاری آن‌ها حجت بر ولیّ امر تمام می‌شود. حضور مردم موجب حصول قدرت بر ایجاد این اهداف می‌شود. در عبارات حضرت، از این معنا به «حضور حاضر و وجود ناصر» تعبیر شده است. اگرچه این کلام امام علیه السلام، پس از حکایت چگونگی بیعت مردم با ایشان برای خلافت آمده، ولی به طور ویژه، فایده حضور مردم را پس از بیعت، اجرای اوامر ولیّ امر ذکر کرده‌اند.

دوم. در کلام امام آمده است: «اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود...» حاصل مفاد این فقره آن است که خداوند متعال از علمای دین و در صدر آنان، از معصومان علیهم السلام پیمان گرفته است که در برابر ظلم ظالم و گرسنگی مظلوم ساکت نشینند. پس اگر این پیمان الهی و آن قدرت باهم جمع شوند حجت بر ولیّ امر تمام می‌شود و قیام به امر ولایت بر امام واجب می‌شود.

در نهایت، به این نتیجه می‌رسیم که بیعت شرط فعلیت یافتن ولایت معصومان علیهم السلام نیست و دخالتی در وجوب اطاعت مردم از ایشان ندارد، بلکه مردم اگر بیعت هم نکنند بنابر ادله فراوان قطعی، اطاعت از معصومان علیهم السلام بر آن‌ها واجب است. فقط بیعت حجت را بر ولیّ امر تمام می‌کند تا اوامر الهی را اجرا نماید. (مؤمن، ۱۳۸۶، ص ۳۹ / نیز ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۶)

اما دربارهٔ غیر معصومان علیهم‌السلام، اهل سنت علاوه بر نص، بیعت اهل حل و عقد را موجب حصول امامت برای بیعت شونده دانسته‌اند. (فخر رازی، ۱۹۸۶، ج ۲، ص ۲۶۸ / شریف، ۱۳۲۵، ج ۸، ص ۳۵۱ / غزالی، ۱۴۰۹، ص ۱۴۹)

اما در میان امامیه، این مسئله محل اختلاف است. برخی بر عدم تأثیر بیعت با غیر معصوم در امر ولایت نیز تأکید دارند و آن را همانند مسئله بیعت با معصوم می‌شمارند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۶ / اراکی، بی‌تا، ص ۳۴۱) برخی دیگر ولی با تفکیک میان معصوم و غیر معصوم، یا بیعت اهل حل و عقد را به عنوان عامل تعیین ولی پذیرفته‌اند (حسینی طهرانی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۸۱-۲۰۰) و یا بیعت عمومی را در طول رضایت الهی قرار داده و آن را لازمهٔ مشروعیت دانسته‌اند. (منتظری، ص ۴۹۳-۵۱۱ / ر.ک: کدیور، ۱۳۸۰)

بیعت در سیرهٔ امیر مؤمنان علیه‌السلام

با تأمل در سخنان حضرت علی علیه‌السلام نمایان است که بیشتر بیانات ایشان در موضوع بیعت، مربوط به آزادانه و اختیاری بودن بیعت مردم با ایشان و غالباً برای احتجاج با مخالفان است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:

- «مردم برای بیعت با من، همانند هجوم شتران تشنه در روز آباشان، که ساربان رهایشان کرده و بند از پایشان برداشته است، بر من هجوم آوردند، تا آنجا که گمان بردم یا مرا خواهند کشت، یا یکدیگر را.» (سید رضی، خ ۵۴)

- «شما مثل شتران تازه‌زا، که به سوی بچه‌هایشان می‌دوند، به سمت من هجوم آوردید و بیعت بیعت می‌گفتید. من دستم را بستم و شما آن را گشودید. من دستم را پس می‌کشیدم و شما آن را به سوی خود می‌کشیدید.» (همان، خ ۱۳۷)

- در بیان بیعت طلحه و زبیر فرمودند: «نزد آمدید و گفتید: دست بیعت دراز کن. گفتم: نه. گفتید: بلی. گفتم: نه. دستم را بستم، آن را گشودید. دستم را پس کشیدم، آن را پیش

کشیدید، و همچون اشتران تشنه، که در روز آبشان به طرف آبشخورهایشان هجوم می‌برند، بر سر من هجوم آوردید. پس دستم را گشودم و شما آزادانه با من بیعت کردید و پیشاپیش شما (طلحه و زبیر) با اختیار و بدون هیچ‌گونه اجباری، با من بیعت کردند.» (طبرسی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۳۷۵)

- در نامه به مردم کوفه، هنگام عزیمت از مدینه به بصره فرمودند: «مردم نه از سر زور و اجبار، بلکه داوطلبانه و به اختیار با من بیعت کردند.» (سیدرضی، ن ۱)

- «پس از رحلت رسول خدا ﷺ من خود را سزاوارترین مردم به این کار (خلافت) می‌دانستم، اما مردم بر ابوبکر توافق کردند و من هم پذیرفتم و فرمان بردم. پس مرگ ابوبکر فرارسید و من فکر نمی‌کردم که او خلافت را از من بگرداند، لیکن عمر را گماشت و من باز پذیرفتم و فرمان بردم. عمر، که ضربت خورد، گمان می‌کردم که خلافت را از من بر نمی‌گرداند، اما او آن را در یک گروه شش نفره قرار داد که من یکی از آنها بودم و عثمان را به خلافت گماشت و من پذیرفتم و فرمان بردم، تا آنکه عثمان کشته شد و مردم نزد من آمدند و همگی داوطلبانه و بدون اجبار با من بیعت کردند. (ابن اثیر، ۱۴۱۵، ج ۴، ص ۱۰۶)

این بیان حضرت ناظر به میزان تأکید و پایبندی ایشان به آزادانه بودن بیعت است؛ زیرا در شرایطی که خلفای متعدد خلافت را غصب و مردم سکوت کردند، ایشان اصراری بر حکومت اجباری نداشتند، تا زمانی که خود مردم آزادانه با ایشان بیعت کردند.

- همچنین بعضی بیانات حضرت بیانگر اتمام حجت با مردم است؛ از جمله، وقتی انصار با مردم درباره بیعت با حضرت علی علیه السلام سخن می‌گفتند، مردم همگی یک صدا گفتند: با میل و رغبت او را می‌پذیریم. حضرت علی علیه السلام به آنان فرمودند: «به من بگویید این که گفتید با میل و رغبت او را می‌پذیریم، آیا این را یک وظیفه الهی بر خود می‌دانید یا یک نظر شخصی است که شما دارید؟» گفتند: نه، وظیفه‌ای است که خداوند - عز و جل - آن را در قبال تو، بر ما واجب گردانیده است. (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۴۳۵)

- در بیان بعضی آیات قرآن، به موضوع بیعت اشاره کرده‌اند؛ از جمله اینکه اصبع بن نباته می‌گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که ابن کواء وارد شد و گفت ای امیرمؤمنان، مراد از «خانه‌ها» در این سخن خداوند - عزوجل - چیست؟ «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أِبْوَابِهَا» (بقره: ۱۸۹) علی علیه السلام فرمودند: «ماییم آن خانه‌هایی که خدا دستور داده است از درهای آن وارد شوند. پس هر که با ما بیعت کند و به ولایت ما اقرار کند به این خانه‌ها از درهایشان وارد شده است و هر که از ما سرپیچی کند و دیگران را بر ما ترجیح دهد در واقع از پشت خانه‌ها وارد شده است.» (طبرسی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۵۴۰)

از مسئله و جوب اطاعت و لزوم وفاداری به مفاد بیعت که بگذریم، در کلمات حضرت درباره بیعت، چند نکته مهم وجود دارد که درک آن‌ها کمک شایانی به درک جایگاه بیعت در اندیشه سیاسی اسلام می‌کند:

۱. گفته شده برخی کلمات حضرت گویای آن است که بیعت مسلمانان می‌تواند مبنای مشروعیت و حقانیت ولایت سیاسی باشد. برای نمونه، در نامه ۶ نهج البلاغه، خطاب به معاویه آمده است: «همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با همان شرایط و کیفیت، با من بیعت کردند. بنابراین، نه آنکه حاضر بود اختیار فسخ دارد و نه آنکه غایب بود اجازه رد کردن دارد.»

همچنین پس از آنکه کسانی نظیر سعد بن ابی وقاص، محمد بن مسلمه، حسان بن ثابت و اسامة بن زید از بیعت او سرباز زدند، حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای فرمودند: ای مردم، شما با من بیعت کردید بر آنچه با مردمان پیش از من بیعت نمودید. این بیعتی است عمومی که هر کس از آن سرباز زند از دین اسلام سرباز زده و راه دیگری جز راه مسلمانان پیموده است. (مفید، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۷)

ظاهر این عبارت آن است که زمام امر انتخاب ولی مسلمانان به دست مسلمانان است و از میان افراد حاضر، آنان که شایستگی انتخاب دارند اگر با کسی بیعت کردند او امام مسلمانان بوده و اطاعت از او لازم است و دیگران حق مخالفت ندارند. این مبحث از دو جهت بحث برانگیز است:

اول اینکه - همان‌گونه که گفته شد - شیعه معتقد است: امامت و ولایت به نصب الهی است، و حال آنکه ظاهر این کلمات، بیعت مسلمانان را مبنای مشروعیت و حقانیت ولایت سیاسی امیرمؤمنان اعلام می‌دارد.

دوم اینکه، خلفای سه‌گانه پیش از حضرت علی علیه السلام و بسیاری از خلفای پس از او با نوعی بیعت بر خلافت خود ادامه داده‌اند و با وجود این، همه باید مشروع و مقبول باشند، و حال آنکه در روایات فراوانی، این ولایت‌ها غاصبانه و طاغوتی خوانده شده است. در پاسخ به این شبهات، باید گفت: با توجه به این واقعیت که اعتقاد به نصب شرعی و الهی امام از مقولات تشیع است، ظاهر این عبارت را حمل بر جدال احسن کرده‌اند. در واقع، امام در مقابل کسانی که این‌همه روایات نبوی دال بر نصب ایشان به امامت و واقعه مهم غدیر خم را نادیده گرفته‌اند و سال‌ها ایشان را از حق شرعی خویش محروم ساخته‌اند، نمی‌توانستند با یادآوری ادله نصب احتجاج کنند، بلکه تنها به وسیله استدلال جدلی با آن‌ها گفت‌وگو کردند؛ یعنی با مقبولات و مسلمات آنان با آن‌ها مجادله کردند (واعظی، ۱۳۷۹، ص ۲۱۴) جان سخن ایشان در این استدلال، آن است که «کسانی که خلفای پیش از من را از طریق بیعت به خلافت سیاسی رساندند همان‌ها اکنون با من بیعت کرده‌اند. اگر بیعت آنان از نظر شما مبنای مشروعیت سیاسی است، پس باید به ولایت سیاسی من نیز گردن نهید.» این بحث در بیشتر کتاب‌های کلامی درجه اول امامیه نیز منعکس شده و تحلیل‌های مختلفی - از جمله آنچه گذشت - درباره آن ارائه شده است. (ر.ک. طوسی، ۱۴۰۶، ص ۳۲۴-۳۲۶ / شریف مرتضی، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۱۴۹-۱۵۸ / شیخ مفید ۱۴۱۳، ص ۲۵۰-۲۵۴)

دوم اینکه، از برخی عبارات حضرت در باب بیعت استفاده می‌شود که بیعت برای اعطای ولایت سیاسی، شأن گروه خاصی از مردم است و مربوط به تمام مردم نیست. برای مثال، خطاب به مردم فرمودند: «بیعت مربوط به شما نیست. بیعت از آن اصحاب بدر است. هرکسی را که آنان خلیفه کنند خلیفه مسلمانان می‌شود.» (بلاذری، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۶۰)

در نامه ششم نهج‌البلاغه خطاب به معاویه آمده است: انتخاب خلیفه تنها در شأن مهاجران و انصار است. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا بیعت همه مردم با حاکم ضرورت دارد تا حکومت او مشروعیت یابد؟ یا بیعت اکثریت کافی است؟ یا بیعت تعدادی از افراد که حاکم واجد شرایط بتواند با همکاری آن‌ها قدرت را به دست گیرد یا بیعت اهل حل و عقد لازم است؟ برخی از فقهای معاصر بیان حضرت را ناظر به شرایطی دانسته‌اند که امکان دریافت آراء همه مردم فراهم نبوده، ولی در شرایطی که امکان آن باشد باید رأی همه دریافت شود.

اما نکته مهم این است که بیانات حضرت را بر شرایط خاص حمل کردن، نیازمند دلیل است. از این رو، باید به صورت یک احتمال مطرح شود. عده‌ای معتقدند: همین که عده‌ای از مردم با انجام وظیفه خویش، در جهت حمایت از حاکم واجد شرایط، زمینه تحقق حکومتش را فراهم کنند. کافی است، حتی اگر آن عده اکثریت نباشند. فقط در این صورت مشکل کارآمدی و عدم همکاری عموم مردم پیش می‌آید. ولی چنانچه حاکم مشروع بتواند با عده اندکی حکومت تشکیل دهد باید چنین کند. احتمال دیگری که مطرح شده است چون رضایت اهل حل و عقد، که بزرگان قوم بوده‌اند، معمولاً رضایت عمومی را در پی دارد، از این نظر، کافی دانسته شده است. اما این احتمال نیز مبهم است؛ زیرا بیعت اهل حل و عقد لزوماً رضایت عمومی را به همراه ندارد. (احسان پور، ۱۳۸۶، ص ۹۹)

مسئله دیگر این است که باید جایگاه بدریون را در تاریخ بررسی کرد و دید آیا در سیره رسول خدا بدریون جایگاه خاص و ویژه‌ای داشته‌اند، به گونه‌ای که آنان را تا حدی متمایز کند که رأی و نظر آنان بر دیگران رجحان داشته باشد؟ با نگاهی به آیات قرآن و روایات، درمی‌یابیم که اصحاب رسول خدا ﷺ مانند دیگر مؤمنان تا زمانی که مطیع خدا و رسول او باشند نزد خداوند مأجور و محترم‌اند و به خودی خود، امتیاز ویژه‌ای ندارند و برای هر انسانی تا زمان مرگ احتمال لغزش وجود دارد و خداوند غیر از معصومان کس دیگری را از لغزش در امان ندانسته است. علامه طباطبایی نیز ذیل آیه ۱ سوره ممتحنه در بیان روایاتی که بدریون را از مجازات مصون دانسته، به این موضوع اشاره نموده و این روایات

را جعلی دانسته است. (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۹، ص ۲۳۷) برخی نیز احتمال داده‌اند که با توجه به بقای بدریون بر عدالت و دفاع از حق یا وقوف و اطلاع ایشان بر موازین اسلام و اهداف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امام علیه السلام چنین پیشنهادی را مطرح کرده‌اند. (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱، ص ۵۵۸)

نکته‌ای که منطقی‌تر به نظر می‌رسد اینکه استناد امام به بیعت مهاجران و انصار در واقع، استدلال جدلی و به آن سبب بود که مخالفانشان را - که بیعت خلفای قبل را به استناد همان شیوه مشروع می‌دانستند - قانع کنند. در واقع، شیوه پذیرفته شده در بیعت، بیعت مهاجران و انصار بوده است. (جعفریان، ۱۳۸۰، ص ۲۸)

نکته دیگری که در بیانات امام علی علیه السلام وجود دارد لزوم وفای به بیعت است. ایشان در بیانی می‌فرمایند: «مردم تا وقتی بیعت نکرده‌اند اختیار دارند و موظف به اطاعت از کسی نیستند، ولی اگر بیعت کردند دیگر اختیاری ندارند و موظف به پیروی از حاکم هستند.» (سیدرضی، خ ۱۷۳) در جامعه اسلامی، اقلیتی که با حاکم بیعت نکرده‌اند چنانچه کناره‌گیری آنان ضرری متوجه حکومت نکند و اقدام عملی علیه حکومت نداشته باشند حقوقشان محفوظ است. اما اگر اقدامات عملی علیه حکومت انجام دهند با برخورد حاکمیت روبه‌رو خواهند شد. امام علی علیه السلام برخی از افراد مانند سعد بن ابی وقاص یا اسامه بن زید را به علت بیعت نکردن به حال خود واگذاشتند. اما افرادی مانند معاویه، که بیعت نکردن آنان اقدامات عملی بر ضد حکومت امام را به دنبال داشت هیچ‌گاه پذیرفته نشدند و مورد سرزنش و توبیخ قرار داشتند. (احسان پور، ۱۳۸۶، ص ۹۹)

بیعت در سیره سایر معصومان علیهم السلام

پس از حضرت علی علیه السلام برخی امامان دیگر نیز به نوعی با مسئله بیعت با حاکمان ظالم مواجه بودند. اما با عنایت به اینکه اگر بیعت می‌کردند شرعاً موظف به اطاعت می‌شدند حتی در مواقعی که برای مصلحت جامعه با حاکم ظالم بیعت می‌کردند، حاضر به نقض عهد نمی‌شدند. از این رو، امام حسین علیه السلام با توجه به پیمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و

بیعتی که با او کرده بودند، به مبارزهٔ علنی با معاویه برخاستند، با اینکه در نامه‌ای به معاویه نوشتند: «و انی و الله، ما اعرف افضل من جهادک، فان افعل فان قربه الیربی (سمعانی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۵۳) در همان حال، به خاطر بیعت و پیمان مصالحه، زمینهٔ اجتماعی چنین قیامی را فراهم نمی‌دیدند. از این رو، در جواب حجر بن عدی، که ایشان را به قیام علیه معاویه دعوت کرده بود، فرمودند: «انا قد بايعنا و عاهدنا و لا سبيل الي نقض بيعتنا.» (دینوری، ۱۴۰۹، ص ۲۲)

در میان ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام پس از امام حسین علیه‌السلام تا زمان امام رضا علیه‌السلام، به صورت جدی مبحث «بیعت» مطرح نبود. در زمان امام رضا علیه‌السلام به سبب فشاری که مأمون برای بیعت به ایشان آورد، این مسأله دوباره مطرح شد. محمد بن عرفه می‌گوید: به امام رضا علیه‌السلام گفتم: ای پسر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه چیزی شما را به پذیرش ولایت‌عهدی واداشت. فرمود: «همان چیزی که جدم امیرالمؤمنین را به پذیرش عضویت در شورای عمر واداشت. (صدوق، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۱) شیخ صدوق به نقل از ابی‌صلت هروی آورده است که امام رضا علیه‌السلام در پاسخ به تهدید مأمون که گفت: اگر ولایت‌عهدی را نپذیری تو را به آن مجبور می‌سازم و چنانچه زیر بار نیروی گردنت را می‌زنم، فرمودند: «خداوند - عزوجل - مرا نهی فرموده از اینکه با دست خود، خویش را به کشتن دهم. پس حال که چنین است، می‌پذیرم.» (صدوق، ۱۴۱۷، ص ۱۲۵)

نتیجه‌گیری

۱. با تأملی به قرآن و روایات، می‌توان گفت: بیعت با رهبر از نگاه اسلام، در واقع، انشای نوعی معامله و قراردادی شرعی است که بیعت‌کننده متعهد می‌شود در برابر تأمین نیازهای مادی و معنوی او توسط رهبر، تا پای جان در راه اجرای خواسته‌های رهبر از وی اطاعت کند.

۲. حقیقت بیعت یک رابطهٔ اخلاقی، حقوقی و سیاسی خاص بین مردم و رهبر سیاسی آن‌هاست و مفاد آن را تعهد بر اطاعت و پیروی مردم از رهبرشان تشکیل می‌دهد. به بیان

دیگر، بیعت نوعی عقد یا پیمان شرعی است و مشمول قانون کلی (اوفوا بالعقود) است و بر این اساس وفا به بیعت امام عادل، واجب بوده و شکستن آن حرام است، مگر آنکه بیعت‌پذیر اجازه فسخ بیعت دهد یا بیعت‌کننده ضمن بیعت، مجاز بودن به فسخ بیعت را شرط کند. همین وفاداری در خصوص بیعت‌پذیر نیز الزامی بوده و عمل کردن او به شروط بیعت واجب و نقض شروط توسط وی حرام است.

۳. حاکم در نظام اسلامی، مجری اوامر پروردگار عالم است و پذیرش بیعت تنها برای این منظور معنا و مفهوم دارد. با این بینش، رفتار سیاسی شهروندان نیز رنگ عبادی به خود می‌گیرد و انتخاب حاکم تکلیف شرعی محسوب می‌شود و در شرایط گوناگون محکوم به یکی از احکام پنج‌گانه است.

۴. از آیات قرآن به خوبی برمی‌آید که حق ولایت پیامبر و ائمه معصومان علیهم‌السلام امری مستند به بیعت نیست، بلکه از جانب پروردگار به ایشان عطا شده است. استناد حضرت علی علیه‌السلام در مقام بحث با مخالفان، به موضوعاتی مانند شورای مهاجران و انصار و بیعت عمومی مردم و مانند آن را نمی‌توان بدون قید و شرط و به صورت مطلق ارزیابی کرد، بلکه این موضوعات را باید در کنار دیگر دیدگاه‌ها و عملکرد آن حضرت، به ویژه تأکید همیشگی بر حقانیت و اولویت خود برای خلافت و نیز مواضع صریح نسبت به واگذاری حکومت به خلفای پیشین از طریق شورا و بیعت، مطمح نظر قرار داد.

۵. با نگاهی به احادیثی که کیفیت بیعت مسلمانان با پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و حضرت علی علیه‌السلام را بیان کرده‌اند، می‌توان گفت: چگونگی بیعت در نظام اسلامی، بستگی به سنت و فرهنگ جامعه در انعقاد این پیمان دارد. بنابراین، همچنان که امام خمینی (ره) هم تصریح کرده، در عصر حاضر، که سنت‌های گذشته در ارتباط با بیعت با رهبر منسوخ گردیده است، این پیمان می‌تواند از طریق همه‌پرسی یا نمایندگانی مردم منعقد شود و احکام بیعت بر آن مترتب گردد.

فهرست منابع

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الحديث والاثر*، بيروت، المكتبة الاسلاميه، بی‌تا.
۲. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد، *الفتوح*، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ق.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، *مقدمه*، مراجعه: زکار سهیل، تحقیق: شحاده خلیل، بيروت، دارالفکر، بی‌تا.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، قم، ادب الحوزه، ۱۳۶۳.
۵. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان في تفسير القرآن*، تحقیق محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۶. اراکی، محسن، *نظریة الحكم في الاسلام*، قم، مجمع الفکر الاسلامی، بی‌تا.
۷. آصفی، محمد، *تحليل فقهي بیعت*، نشریة کیهان اندیشه، ش ۵۱، سال ۱۳.
۸. بازرگان، مهدی، *آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء*، مؤسسه خدماتی فرهنگی رسا، بی‌تا.
۹. بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل، *صحیح بخاری*، بيروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۰ ق.
۱۰. بلاذری، *انساب الاشراف*، بی‌جا، بی‌تا.
۱۱. پیشگاهی فرد، زهرا، «حضرت علی و نقش آرای عمومی در شکل‌گیری نظام سیاسی آرمانی تشیع»، *نشریة شیعه‌شناسی*، ش ۳۱، ۱۳۸۹.
۱۲. جرجانی، میرسید شریف، *شرح المواقف للایجی*، تصحیح بدرالدین نعسانی، افسست قم، الشریف الرضی، ۱۳۲۵ ق.
۱۳. جعفریان، رسول، *تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان*، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی، ۱۳۷۷.
۱۴. جعفریان، رسول، *تاریخ و سیره سیاسی امیرالمؤمنین علیؑ*، قم، دلیل ما، ۱۳۸۰.
۱۵. جوادی آملی، عبدالله، *ولایت فقیه: ولایت، فقاہت و عدالت*، قم، اسراء، ۱۳۷۹.
۱۶. حائری، مهدی، *حکمت و حکومت*، لندن، ۱۹۹۴.
۱۷. حسینی طهرانی، محمد حسین، *ولایة الفقیه في حکومت الاسلام*، بيروت، دارالمحجة البيضاء، ۱۴۱۸.
۱۸. دینوری، ابوحنیف احمد بن داود، *الاخبار الطول*، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۰۹ ق.
۱۹. رازی، فخرالدین، *الاربعین في اصول الدین*، قاهره، مکتبة کلیات الازهریة، ۱۹۸۶.
۲۰. سروش محلاتی، محمد، *دین و دولت در اندیشه‌ی اسلامی*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۱. سمعانی، ابوسعید بن محمد، *انساب الاشراف*، بيروت، دارالجنان، ۱۴۰۸ ق.
۲۲. شریف مرتضی، *الشافی في الامامة*، ت سیدعبدالزهره حسینی، تهران، مؤسسه الصادق علیؑ، ۱۴۱۰ ق.
۲۳. شیخ مفید، محمد بن نعمان، *الارشاد*، بی‌جا، بی‌تا.

۲۴. شیخ مفید، محمد بن نعمان، *الفصول المختارة*، قم، المؤتمر العالمي للشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۲۵. صدوق، محمد بن علی، *امالی*، قم، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۷ق.
۲۶. صدوق، محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا*، تهران، منشورات جهان، [بی تا].
۲۷. طباطبائی، سیدمحمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات، ۱۴۱۷.
۲۸. طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، قم، اسوه، ۱۴۱۳ق.
۲۹. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، قاهره، دارالمعارف، ۱۹۶۸م.
۳۰. طوسی، ابوجعفر، *الاقتصاد فی ما يتعلق بالاعتقاد*، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶.
۳۱. عمید زنجانی، عباسعلی، *امامت از دیدگاه نهج البلاغه*، تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۶۸.
۳۲. غزالی، ابوحامد، *الاقتصاد فی الاعتقاد*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹.
۳۳. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، *مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)*، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۲۰.
۳۴. قاضی زاده، کاظم، *ولایت فقیه و حکومت اسلامی در منظر امام خمینی*، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۳۵. قمی، علی ابن ابراهیم، *تفسیر القمی*، تحقیق موسوی جزایری، طیب، قم، دارالکتاب، ۱۳۶۳.
۳۶. کدیور، محسن، *نظریه‌های دولت در فقه شیعه*، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.
۳۷. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، بی جا، بی تا.
۳۸. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۴۰۳ق.
۳۹. محمدی ری شهری، محمد، *دانشنامه قرآن و حدیث*، تهران، ۱۳۹۰.
۴۰. مزینانی، محمد صادق، *نشریه‌ی حکومت اسلامی*، ش ۴۲، صص ۲۸-۶۵.
۴۱. مطهری، حمیدرضا، *بیعت و کارکردهای آن در عصر جاهلی و صدر اسلام*، نشریه تاریخ اسلام، ش ۱۶، ۱۳۸۲.
۴۲. معرفت، محمد هادی، *ولایت فقیه*، قم، یاران، ۱۳۷۷.
۴۳. منتظری، حسینعلی، *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة*، قم، المركز العالمی للدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ق.
۴۴. مؤمن قمی، محمد، *الولایة الالهیة الاسلامیة او الحكومة الاسلامیة*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، بی تا.
۴۵. مؤمن قمی، محمد، «بیعت (۱): ادلة بیعت در قرآن»، *مجله‌ی فقه اهل بیت*، ش ۱۵، پائیز ۱۳۸۶.
۴۶. سیدرضی، *نهج البلاغه*، شرح صبحی صالح، قم، دارالهجره، [بی تا].
۴۷. واعظی، احمد، «میزان انطباق بیعت با دموکراسی در نگاه امام علی (علیه السلام)»، *اندیشه حوزة*، ش ۴.
۴۸. هندی، علاءالدین علی المتقی، *کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال*، حلب، مکتبه التراث الاسلامی.